

دوره‌های تکامل ذهن کودک به روشنی نشان داده است. این یکی از برتری‌های ویژه روانکاوی است. مراحل مشخص جنسی، بحران‌ها و سرکوبی‌ها و فراموشی برخی خاطره‌ها که به ناخودآگاه رانده می‌شوند، نشان دهنده دوره‌های کاملاً جداگانه در زندگی کودک است.^۱

برای بررسی آنچه مورد نظر ماست، تشخیص چهار دوره در تکامل کودک کافی است، دوره‌هایی که باید با ملاک‌های زیست‌شناختی و جامعه‌شناختی مشخص شوند.

۱. شیرخوارگی. در این مرحله، بچه برای تغذیه به پستان مادر و برای حفظ سلامتی‌اش به والدین وابسته است و نمی‌تواند مستقیماً حرکت کند و یا خواست‌ها و افکار خود را به زبان آورد. این دوره را می‌توانیم از بدو تولد تا پایان شیرخوارگی به حساب آوریم. این دوره در جوامع ابتدایی دو تا سه سال طول می‌کشد، در حالی که در جوامع متمدن بسیار کوتاه‌تر و معمولاً حدود یک سال است. در اینجا بهتر است در تقسیم مراحل کودکی زمینه‌های طبیعی را ملاک قرار دهیم. کودک در این دوره برای تأمین نیازهای فیزیولوژیکی به خانواده‌اش وابسته است.

۲. بچگی. در این دوره با این که بچه می‌تواند حرکت و صحبت کرده و آزادانه در اطراف خود بازی کند، ولی هنوز به مادر وابسته است و نمی‌تواند مستقیماً خود را اداره کند. ما این دوره را سه تا چهار سال در نظر می‌گیریم، بدین ترتیب بچه تا شش سالگی تدریجاً وابستگی به خانواده را ترک و استقلال خود را آغاز می‌کند.

۱. هر چند که در پرداخت استاد فروید از غریزه جنسی در دوران کودکی، تشخیص دوره‌ها نقش اساسی دارد، در دقیق‌ترین اثرش درباره این موضوع *Drei Abhandlungen zur Sexualtheorie* چاپ پنجم، یک طرح متوالی به طور برجسته و روشن مطرح نشده است. به این دلیل خواندن این کتاب برای فرد غیرمتخصص تا اندازه‌ای دشوار است و ابهام‌ها و تعارض‌های عینی و آشکاری دربردارد که مؤلف کاملاً آن‌ها را از بین نبرده است. هم‌چنین شرح عالی فلوگل از روانکاوی، به ویژه در کتابی که سعی بر روشن و نظام‌مند کردن آیین روان‌شناسی دارد، نیز به این نقص دچار است. در کتاب فلوگل واژه کودک گاه به معنی بچه و گاه به معنای فرد بالغ آمده است و معنای درست آن را باید از متن فهمید. از این رو، امیدوارم که طرح من تا اندازه‌ای برای این منظور به کار آید.

۳. کودکی. در این دوره کودک استقلال نسبی به دست می‌آورد، پرتی‌زدن و بازی کردن با کودکان دیگر را آغاز و خود را برای ورود به اجتماع آماده می‌کند. در میان برخی جوامع ابتدایی، مناسک مقدماتی ورود به اجتماع شروع می‌شود. در میان طبقه کارگر و روستایی ما و جوامع دیگر، به ویژه در اروپای غربی و آمریکا، کودک در همین زمان به مدرسه می‌رود. این دوره که مرحله دوم جدایی کودک از نفوذ خانواده است تا زمان بلوغ جنسی او ادامه می‌یابد.

۴. بلوغ. این دوره از بلوغ جسمی تا بلوغ اجتماعی فرد طول می‌کشد؛ و در میان بسیاری از جوامع ابتدایی، با مناسک اصلی عضویت در جامعه همراه است و در برخی قبایل، قوانین قبیله‌ای و دیگر مقررات آن بر نوجوان بالغ تحمیل می‌شود. در جوامع متمدن جدید، نوجوان در این دوره تحصیلات متوسطه را طی می‌کند و عهده‌دار وظایف اجتماعی خود می‌شود. بلوغ، دوره‌هایی کامل فرد از فضای خانواده است که در میان جوامع ابتدایی و اقشار پایین جامعه ما با ازدواج و تشکیل خانواده پایان می‌گیرد.

عشق مادر، در ابتدا نیاز زیست‌شناختی دارد
مهدا در طول یک ماه، رات صبحه گذاشته می‌شود.
در رسمیت شناخته می‌شود.

عوامل احتمالی مهر مادری:

- ۱- زنت از این وضعیت حدوداً احساسی غرور می‌کند.
- ۲- پس از تولد کودک، همان مادر در غرض جلدی تقویت
شده
- ۳- آنگاه طای اطفال جامع، مادر را به رستگاری از بیم
را می‌دارد.
- ۴- از این آنگاه از این قرار، مادر رضاعی
۵-

۳

نخستین پرده نمایش خانواده

بچه پستانداران پس از تولد آزاد و مستقل نیست و برای تغذیه، حفظ سلامتی، پاکیزگی و آسایش جسمی، به مراقبت مادر متکی است. برای تأمین هر یک از این نیازها، غرایز و عواطفی در مادر و کودک وجود دارد. از جهت فیزیولوژیک علاقه غریزی شدیدی به مادر، از جمله اشتیاق تغذیه از پستان مادر، نیاز به آغوش و گرمای بدن او وجود دارد. در آغاز، این رابطه با علاقه انتخابی مادر مشخص می‌شود. مادر، تنها فرزند خود را عزیز می‌دارد، در حالی که کودک می‌تواند از پستان هر زن شیرداری تغذیه کند. اما چیزی نمی‌گذرد که بچه نیز این رابطه خاص را درمی‌یابد و وابستگی او به مادر همچون وابستگی مادر به او، انحصاری و فردی می‌شود. به این ترتیب تولد، حلقه‌ای حیاتی میان مادر و کودک ایجاد می‌کند.

در آغاز، این حلقه بر بنیاد زیست‌شناختی استوار است، نوزاد یک پستاندار نمی‌تواند بدون کمک زندگی کند، و از این رو بقای نوع به نیرومندترین غریزه، یعنی عشق مادری بستگی دارد. سپس جامعه با دخالت خویش و با افزودن فریضه مقدماً ضعیف اجتماعی بر این ندای قدرتمند طبیعی، عشق مادری را تقویت می‌کند. معمولاً در میان تمام جوامع بشری از متمدن گرفته تا ابتدایی، رسم و قانون، اخلاقیات و گاه حتی دین از همان آغاز آبستنی به پیوند میان مادر و بچه رسمیت

می‌بخشند. مادر و گاه پدر باید برای سعادت جنین، تابوها^۱ و تشریفات یا مناسکی را رعایت کنند. تولد همیشه رویداد اجتماعی مهمی بوده است که در اطراف آن عرف‌های سنتی بسیاری که غالباً به عنصر دینی آمیخته‌اند، قرار دارد. از این رو، در کنار طبیعی‌ترین و مستقیم‌ترین پیوند زیست‌شناختی میان مادر و کودک، حکمی اجتماعی نیز وجود دارد که بدون مراجعه به نفوذ سنت و عرف اجتماع نمی‌توان آن را توصیف کرد.

اجازه دهید عوامل اجتماعی مهر مادری را در جامعه خود به اختصار مشخص کنم. مهر مادری آرمانی اخلاقی، دینی و حتی هنری تمدن است. زن باردار به وسیله قانون و رسم حمایت، موجودی مقدس تلقی می‌شود، به علاوه خود او نیز از وضعیت احساس غرور و شادمانی می‌کند. این آرمانی است که به وسیله داده‌های قوم‌شناختی و تاریخی، قابل تضمین و تحقق است. حتی در اروپای جدید، کلیمیان متعصب لهستان، این اصل را رعایت می‌کنند و در میان آن‌ها زن آستن از احترام واقعی برخوردار است و از وضع خود احساس غرور می‌کند، اگرچه در میان طبقات پایین جوامع آریایی نژاد مسیحی، آبستی زحمت و دردسر و در میان مردم مرفه آبستی سرچشمه مزاحمت و ناراحتی و محرومیت موقت از زندگی عادی و اجتماعی محسوب می‌شود. از آنجا که برای درک احساسات مادر به فرزند تلقی مادر از فرزند در پیش از تولد مهم است و از آنجا که این برداشت به محیط و ارزش‌های اجتماعی مادر بستگی دارد، این مسئله اجتماعی را باید دقیق‌تر بررسی کرد.

پس از تولد کودک، زمینه زیست‌شناختی و انگیزه‌های غریزی مادر از سوی جامعه تقویت و تأیید می‌شود. رسوم، مقررات و آرمان‌های اخلاقی جامعه، مادر را به پرستاری از فرزند وامی‌دارد و این در طبقات پایین و بالای جوامع اروپایی صدق می‌کند. حتی در اینجا که رابطه مادر و فرزند تا این اندازه بنیادی و از جهت زیست‌شناختی تضمین شده است، جوامعی هستند که در آن عرف و انگیزه‌های

۱. تابو (taboo) به چیزی می‌گویند که در جامعه توئمی حرام است و در معنای وسیع به هر نوع محرمی اطلاق می‌شود. (مترجم)

طبیعی آسایش شخصی، به انحراف‌هایی از سنت مادری میدان می‌دهند. از این رو، ما نظامی داریم که در آن بچه در نخستین سال تولد یا برای تمام عمر به مادر رضاعی داده می‌شود، رسمی که زمانی در میان طبقات متوسط فرانسه به شدت رواج داشت و نظامی به همان اندازه زیانبخش دیگر که برای حفظ زیبایی سینه مادر کسی به نام مادر رضاعی به مزدوری گرفته، یا برای تغذیه بچه از شیر خشک یا موادی دیگر استفاده می‌شود. امروزه، اگرچه این رسم طرد شده است ولی زمانی میان طبقات مرفه بسیار رایج بود. در اینجا وظیفه جامعه‌شناس است که در نشان دادن تصویر حقیقی مهر مادری سهمش را ادا کند، چرا که این علاقه به دلایل تفاوت‌های ملی، اقتصادی و اخلاقی همه‌جایکسان نیست.

بیاید این رابطه را باز در جامعه مادرتباری کرانه‌های اقیانوس آرام در نظر بگیریم. زن ملانزیایی اشتیاق شدیدی به بچه‌اش نشان می‌دهد و محیط اجتماعی اشتیاقش را مضاعف و گرایش‌هایش را تقویت می‌کند و این گرایش‌ها را به وسیله رسم و عرف تشخیص می‌بخشد. مادر احتمالی از آغاز آبستی موظف است برای سعادت بچه آینده‌اش رشته‌ای از تابوها و تشریفات را رعایت کند. زن آستن عرفاً محترم شناخته می‌شود و این آرمان با رفتار عینی و احساس مردم بومی تحقق می‌یابد. در نخستین آبستی، تشریفات دقیق به صورت پیچیده و تا اندازه‌ای مبهم انجام می‌گیرد که اهمیت رویداد تولد را شدت می‌بخشد و به زن آستن احساس تشخیص و افتخار می‌دهد.

پس از زایمان، مادر و فرزند برای مدتی نزدیک به یک‌ماه، از دیگران جدا نگاه داشته می‌شوند. مادر طی این مدت پیوسته به بچه‌اش می‌رسد و از او پرستاری می‌کند و تنها زن‌های خویشاوند مادر در کلبه اجازه حضور دارند. فرزندپذیری در شرایط معمولی بسیار نادر است و حتی در این مورد کودک پس از این که از شیر گرفته شد منحصراً به نزدیک‌ترین خویشان سپرده می‌شود. تشریفات چندی چون مراسم شست‌وشوی مادر و بچه، تابوهای ویژه‌ای که مادر باید مراعات کند و بازدیدها همراه با هدایایی به مبارکی تولد نوزاد، مادر و بچه را علاوه بر

پیوندهای طبیعی از راه آداب و رسوم نیز پیوند می‌دهد.^۱ پس در هر دو جامعه پدرسالار و مادرسالار، افزون بر عوامل زیست‌شناختی و غریزی، نیروهای اجتماعی، عرف، اخلاقیات و آدابی برای پیوند مادر و بچه و ایجاد کامل‌ترین علاقه‌مادری وجود دارند. این هماهنگی میان نیروهای غریزی و اجتماعی، بیشترین برکت و کامیابی را به ارمغان می‌آورد. جامعه برای بازسازی شرایط مطلوب رحم که با درد زایش مخدوش می‌شود، با طبیعت همسازی می‌کند. دکتر رانک در کتابی که جهت تحقیق درباره‌ی تکامل روانکاوی اهمیت دارد، به ارزش آتی زندگی بچه در رحم و خاطرات او در این دوره اشاره می‌کند.^۲ هر نظری که درباره‌ی درد زایمان داشته باشیم، باز بی‌گمان باید گفت که به علت تأثیر عوامل زیست‌شناختی و اجتماعی، نخستین ماه‌های پس از تولد مبارک تلقی می‌شود و این دوره با شروع درد از شیر گرفتن پایان می‌گیرد. تنها در میان طبقات بالای جوامع متمدن است که شرایط با آنچه گفته شد متفاوت است.

در این دوره، ما، در رابطه‌ی پدری خانواده مادرتبار و پدرتبار، اختلاف بارزی می‌بینیم. شگفت است که در جامعه‌ای ابتدایی، یعنی در جایی که تأثیرات فیزیولوژیک پدر در تولد بچه شناخته شده نیست و تنها سهم مادر در این امر به حساب می‌آید، رابطه پدر با فرزندانش بسیار صمیمانه‌تر از رابطه پدر و فرزند در جامعه کنونی ماست. چراکه به راستی پدر در جامعه ما نقش بسیار ضعیفی در زندگی دارد. رسم و عرف و آداب، پدر را از پرستاری بچه برکنار می‌کند، هم‌چنین یک روستایی یا کارگر در بیشترین ساعات شبانه‌روز بچه را باید به زتش بسپارد. در جامعه ما ممکن است، پدر از مراقبتی که بچه نیاز دارد یا از صحبت درباره‌ی این

۱. مهم‌ترین شکل تابو که از سوی مادر پس از زایمان رعایت می‌شود، پرهیز از هم‌آغوشی با شوهر است. در کتاب *برخورد نژادها و تصادم فرهنگی* (The contact of Races and clash of culture) نوشته جی. پیت. ریورز (G.Pitt Rivers) (۱۹۲۷)، بخش سوم، فصل سیزدهم، شرح زیبایی از مقررات اخلاقی سخت مردم بومی را - که مسبوق به سنت است - می‌توان یافت. (مترجم)

۲. Das Trauma der Geburt (۱۹۲۴). نیازی به گفتن نیست که نتایج کتاب دکتر رانک برای مؤلف یکسره ناپذیرفتنی است، چراکه نه می‌توانم معنی تحولات اخیر روانکاوی را دریابم و نه آن‌ها را بپذیرم.

کار بیزار باشد. روی هم رفته در جامعه ما پدر در پرورش بچه خردسال هیچ‌گونه دخالت یا کمکی نمی‌کند.

رابطه پدری میان مردم ملانزی، همان‌طور که می‌دانیم، رابطه‌ای صرفاً اجتماعی است. بخشی از این رابطه شامل وظایفی است که او در برابر فرزندان زتش به عهده دارد. او باید بچه را میان بازوانش بگیرد (این جمله را بارها نقل کردم) و هنگام خستگی مادر، بچه را حین راه رفتن مراقبت و در خانه پرستاری کند. پدر باید نیازهای طبیعی بچه را برآورده کند و او را پاکیزه نگه دارد. در زبان بومی عبارات بسیاری درباره‌ی وظیفه پدری و دشواری‌هایش و هم‌چنین وظیفه سپاسگزاری صمیمانه فرزند از پدر وجود دارد. پدر تروربرباندی نمونه دایه‌ای سخت‌کوش و وظیفه‌شناس است و در این کار از فرامین سنن اجتماعی پیروی می‌کند. به هر ترتیب، واقعیت حاکی از علاقه همیشگی پدر به کار فرزندان و اشتیاق او در انجام دادن وظایف پدریش است.

به این ترتیب، اگر رابطه مادرتباری و پدرتباری را در این دوره مقایسه کنیم، متوجه اختلاف اصلی نقش پدر در جامعه می‌شویم. در جامعه ما پدر از صحنه خانواده جدا افتاده و در بهترین شکل آن نقش درجه دوم دارد، اما در جامعه تروربرباند پدر نقش بسیار فعال‌تری دارد که به همین علت تأثیر او بر فرزندان بسیار مهم است. ناسازگاری گرایش زیست‌شناختی و شرایط اجتماعی در هر دو جامعه با کمی تفاوت، بسیار اندک است.

در این دوره ...

در این دوره ...

در این دوره ...

در این دوره ...

در این دوره ...

رابطه پدری در جامعه مادر سالار

اکنون، به دوره ای رسیده ایم که بچه تازه از شیر گرفته شده است، یعنی هنگامی که راه رفتن و حرف زدن را یاد می گیرد. از جنبه زیست شناختی، بچه اندک اندک از وابستگی به جسم مادر آزاد می شود. او در این دوره با علاقه ای شدید و اشتیاقی وافر به وجود مادر، لمس بدن و آغوش گرم او متوسل می شود.

این گرایش طبیعی و زیست شناختی است، اما در جامعه ما در مرحله ای معین، علاقه طبیعی به بچه قطع و برجیده می شود. نخست بگذارید مشخص کنیم که از دوره ای حرف می زنیم که با از شیر گرفتن بچه شروع می شود. با این عمل، هماهنگی سعادت آمیز زندگی کودکی مختل می شود و با دست کم تغییر می کند. از شیر گرفتن در میان طبقات بالای جامعه ما، با آمادگی قبلی، به تدریج و بدون هیچ ضربه روحی انجام می شود. اما این کار در میان زنان طبقات پایین برای مادر و بچه رنج بسیار در بر دارد. بعدها، در روابط صمیمانه مادر و بچه موانع دیگری پیش می آید و دگرگونی چشمگیری دیده می شود. در این دوره، رفتار بچه مستقل از مادر شده است، به گونه ای که می تواند خودش غذا بخورد، برخی از احساسات و افکارش را بیان کند و شروع به فهمیدن می کند و به قضایا با بصیرت می نگرد. در میان طبقات پایین که بچه در رختخواب والدینش می خوابد و برخی اوقات باعث

رحمت و در دسر می شود، به صورت خشن تر و سخت تری رانده می شود. چگونه می توانیم در این دوره رابطه مادری میان مردم جزایر کینه نو را با رابطه مادری میان خودمان مقایسه کنیم؟ نخست آن که آن ها خیلی دیرتر، یعنی هنگامی که کودک تازه مستقل می شود (کودک می تواند بدود و عملاً همه چیز بخورد و خود به دنبال خواست هایش برود) او را از شیر می گیرند. این عمل در زمانی انجام می شود که کودک نه به پستان مادر نیاز دارد و نه خواستار آن است و به این ترتیب رنجی که این کار به همراه دارد از میان می رود.

حاکمیت مادر برای بچه به هیچ وجه طعمی جابرانیه و شرارت آمیز ندارد. مادر تروریرباندی بچه هایش را به دوش می گیرد و نوازششان می کند. در این دوره مادر مانند دوره های پیشین با محبتی سرشار با بچه ها بازی می کند و رسم و اخلاقیات جامعه نیز چنین توقعی از مادر دارد. هم چنین بنا به قانون و رسم و عرف، فرزند بیشتر از پدر به مادر نزدیک است، پدری که حقوقش نسبت به مادر از حقوق فرزندان کمتر است. بنابراین، روان شناسی روابط صمیمانه مادری در اینجا خصلت دیگری دارد. کمتر پیش آمده است که پدر بچه را از مادر جدا کند؛ و تفاوت دیگر میان مادر اروپایی و مادر ملانزیایی، این است که مادر ملانزیایی با گذشت تر است. از آنجا که بچه تربیت زیادی نمی شود و آموزش او در سنین بالاتر و به وسیله افراد دیگری انجام می شود، دلیل کمی برای سختگیری مادر وجود دارد. عدم انضباط مادر، از سویی مانع از سختگیری های اشتباه آمیزی می شود که گاه از مادران جامعه ما سر می زند و از سوی دیگر از گرایش کودک در جلب رضایت و موافقت مادر می کاهد. باید به یاد داشت که در میان ما، این اشتیاق یکی از نیرومندترین حلقه های وابستگی صمیمانه مادر و فرزند و از عواملی است که بیشترین زمینه را برای استقرار رابطه پایدار در زندگی آینده کودک فراهم می کند. بدون در نظر گرفتن علیت یا طبقه اجتماعی، وقتی در جامعه ما به رابطه پدری نگاه می کنیم، می بینیم پدر هنوز از پایگاه پدرتبارانه برخوردار است. او رئیس خانواده و

۱- در اینجا باز باید در مورد خانواده آمریکایی و انگلیسی فعلی استثناء قائل شویم. در این گونه خانواده ها پدر رفته رفته پایگاه پدری اش را از دست می دهد. حال که شرایط در این خانواده ها -

دودمان و هم چنین نان آور خانواده و فرمانروایی مطلق است که آمادگی مستبد شدن را دارد و همین میان او و زن و فرزندانش هر نوع اصطکاک را به بار می آورد. میزان استبداد و اصطکاک های ناشی از آن، به محیط اجتماعی خانواده بستگی دارد. در میان طبقات مرفه جامعه متمدن غرب، دایه ها در اشکال مختلف بچه را از پدر جدا نگه می دارند. با این که بچه پیوسته با دایه سر و کار دارد، از سوی مادر نظارت و مواظبت می شود و این اوست که همواره در کانون تأثیرات کودک مقامی تعیین کننده دارد. از سوی دیگر، پدر کمتر حضور دارد و در آن صورت هم بچه مجبور است پیش او تظاهر کند. پدر منشأ قدرت، تشبیه و چون مترسکی است. در اینجا پدر در ذهن بچه اثری دوگانه به جای می گذارد. از یک سو موجودی است که هر کاری باید به نفع او انجام گیرد و از سوی دیگر، غولی است که بچه باید از او بترسد. چیزی نمی گذرد که بچه در می یابد خاتمان برای آسایش پدر سامان می گیرد و پدر دوست داشتنی و مهربان، نقش نیمه خدایی به خود می گیرد. پدر که زمانی در ذهن بچه چون فردی مطمئن بی روح و بی دست و پا بود، خیلی زود در معرض بدگمانی و حتی نفرت او قرار خواهد گرفت. مادر در رابطه با پدر واسطه ای می شود که بچه را از قدرت پدر می ترساند، اما باز اوست که می تواند برای جلوگیری از تشبیه پادرمیانی کند. در خانه های تک اتافه و تک تخت خوابه روستاییان بی چیز اروپای مرکزی و شرقی یا طبقات پایین و کارگر، صحنه متفاوت، اما آثار آن با حالت پیشین یکسان است. در اینجا ارتباط پدر با بچه نزدیک تر است و حمایت و مواظبت پدر از بچه، در قلب او تأثیر بیشتری می گذارد. اما معمولاً همین رابطه نزدیک اصطکاک مزمن تر و حادثه تری نیز ایجاد می کند. هنگامی که پدر خسته از کار یا مست از میخانه باز می آید، طبیعتاً کج خلقی خود را بر خانواده فرو می ریزد و به همسر و فرزندانش آزار می رساند. در هیچ دهکده یا محله فقیرنشین شهرهای جدید نیست که مواردی از قساوت منحض پدری یافت

→ دگرگون می شود، صحیح نیست که آن ها را در این مقوله بگنجانیم. روانکاوی نیز نمی تواند امیدوار باشد عقده ادیب و برای نسل های آینده محفوظ نگه دارد، زیرا نسل آینده به پدر نه احساس نفرت و ترس، که احساس ترحم و گذشت خواهد کرد.

نقش زنان ایرانی در
نفوذ اجتماعی پدر

نشود. موارد بی شماری را می توان ذکر کرد که در آن پدران روستایی هنگام بازگشت مستانه به خانه، تنها برای التذاذ خاطر فرزندان شان را کتک می زنند یا آن ها را از رختخواب بیرون می کشند و در سرمای شب از خانه بیرون می کنند. حتی در بهترین حالت، کودکان ناچارند هنگامی که پدر کارگزارشان به خانه باز می گردد آرام گیرند و بازی های پرسرصدای خود را متوقف و از فراق کتی کودکانه و شادی و غم غیرارادی شان جلوگیری کنند. پدر در خانواده های فقیر بالاترین مرجع تنبیه نیز است، حال آن که مادر در این موارد میانجی است و غالباً سهمی هم از تنبیه می برد در چنین خانواده های فقیری نقش نان آوری و قدرت اجتماعی پدر به صورت سریع تر و مشخص تری به حساب نفوذ شخصی او گذاشته می شود. نقش پدر ملانزیایی در این دوره کاملاً با نقش پدر اروپایی متفاوت است.

من در این فصل پایگاه اجتماعی متفاوت شوهر و پدر ملانزیایی و نقشی را که در خانواده دارد، به تفصیل آورده ام. او نه رئیس خانواده است و نه کسی که نسب او به فرزندانش برسد و نه نان آور اصلی خانواده است. این وضع حقوق قانونی و رویکرد شخصی او را به همسر یکسره دگرگون می کند. یک مرد تروبریاندی کمتر با همسرش دعوا می کند، کمتر بر او ستم روا می دارد و هرگز قادر نخواهد بود استبداد پایداری بر او اعمال کند. حتی همبستری جنسی که در جامعه ما وظیفه همسر است، از سوی قانون و عرف بومی وظیفه و امتیاز شوهر شناخته نمی شود. از دیدگاه مردم بومی که سنت جهت آن را تعیین می کند، شوهر به دلیل دریافت خدمات جنسی از همسر، وام گذار اوست و باید شایستگی آن را داشته باشد و این وام را باز پس دهد. بهترین راه بازپرداخت این وام، ارائه خدماتی به فرزندان و همسر و مهربانی به آن هاست.

مثل های بومی بسیار در فرهنگ عامه آن ها، بیان کننده این اصول است. پسر پرستار، دلسوز و دوستدار بچه است، در کودکی با او بازی می کند، ورزش و کارهای سرگرم کننده ای که خوشایند بچه هاست، به او یاد می دهد. به این ترتیب، سنت حقوقی، اخلاقی و مرسوم قبیله و همه عوامل سازمانی دست به دست هم می دهند تا در شوهر و پدر رویکردی یکسره متفاوت از تلقی مرد در نظام

پدر
تروبریاندی

علاقه مندی زینتی پدر در عکاسات نهادن بچه
در خانه مادر بزرگ، پدر بزرگ محبت فرزندان را به دست آورد

پدرتباری ایجاد کنند. اگرچه این وضع باید به شیوه ای انتزاعی تعریف شود، به هیچ وجه نباید آن را صرفاً اصل حقوقی جدا از زندگی روزانه دانست. این رویکرد در جزئی ترین امور زندگی خود را نشان می دهد و در تمام روابط خانواده اثر می گذارد و بر احساسات اعضای خانواده حاکم است. کودکان هرگز مادرشان را مقهور و منکوب و وابسته به پدر نمی بینند، حتی اگر مادر زنی معمولی باشد که به ازدواج رئیس قبیله درآمده باشد. آن ها هرگز دست سنگین پدر را بر خود احساس نمی کنند. پدر نه هم نسب نه صاحب و نه مرجع نفع فرزندان است. او هیچ گونه حق و امتیازی ندارد، با این همه مانند هر پدر دیگر محبت زیادی به فرزندان دارد که همراه وظایف سنتی او را وامی دارد تا علاقه فرزندان را جلب کند و بر آن ها نفوذ داشته باشد.

در مقایسه رابطه پدری میان مردم ملانزی با اروپاییان، توجه به واقعیات زیست شناختی و جامعه شناختی اهمیت دارد. بدون تردید از جنبه زیست شناختی در مرد معمولی گرایش محبت آمیز و علاقه مندانه به بچه هایش وجود دارد. اما این گرایش آن اندازه نیرومند نیست که بر دشواری های نگاهداری بچه فائق شود. از این رو، جامعه در اینجا دخالت می کند و اعلام می کند پدر آقای مطلق فرزندان است و آن ها باید در قید احسان، خوشی و شکوه او باشند و این تأثیر اجتماعی توازن مطلوب میان مهر طبیعی و ناپردباری طبیعی پدر از مزاحمت بچه را بر هم می زند. اما از سوی دیگر می دانیم در جامعه مادرتبار، به پدر حق برخورداری از محبت فرزند داده نمی شود، پس او باید خودش این محبت را به دست آورد. اما باز باید گفت در همین جامعه ابتدایی، پدر از جهت اقتصادی مسئولیت کمتری در قبال فرزند و جاه طلبی های او دارد، در نتیجه فشارهای عصبی کمتری احساس می کند. او در مقایسه با پدر جامعه پدرتبار، در وانهادن خود به تمایل پدری آزادتر است.

در جامعه ما همسازی میان نیروهای زیست شناختی و اجتماعی در آغاز بچگی مطلوب است ولی پس از دوره بچگی این هماهنگی کم کم از میان می رود. اما در جامعه ملانزیایی این هماهنگی همچنان پایدار می ماند همان طور که دیدیم، پدرسالاری سرچشمه کشمکش های خانوادگی است، زیرا پدر از چنان امتیازات

اجتماعی برخوردار است که نه با امیال زیست‌شناختی او سازگار است و نه با محبتی که به فرزندانش می‌تواند احساس کند و نه با مهری که می‌تواند در آنها برانگیزاند.

عبارت، استیلاست اجتماعی پدر با
ایلا زیست‌شناختی
مادر
مهری احساسی نسبت به فرزند

دکای جنسیافته
دکای ملایق رسواکننده
انگیزهای بران

جنسیت در بچگی

برای بررسی مباحثی که فروید و روانکاوان مطرح کرده‌اند، من نیز کوشیده‌ام موضوع فریژه جنسی را روشن کنم، یکی برای اثبات جنبه جامعه‌شناختی دیدگاهم و دیگر برای پرهیز از بحث‌های نظریه‌پردازانه درباره ماهیت وابستگی مادر به کودک یا شور جنسی. اما در مرحله‌ای که کودک مستقیماً شروع به بازی می‌کند و علاقه‌اش به سوی کارها و مردم اطرافش جلب می‌شود، فریژه جنسی نخستین نشانه نمود خود را به گونه‌ای قابل تشخیص برای ملاحظه عینی جامعه‌شناختی نمایان می‌کند و مستقیم بر زندگی خانوادگی تأثیر می‌گذارد.^۱ مشاهده‌گر دقیق کودکان اروپایی و کسی که دوران بچگی‌اش را فراموش نکرده است، باید به یاد داشته باشد که در سه یا چهار سالگی نوعی علاقه و کنجکاوی ویژه‌ای در او وجود داشته‌است. گذشته از دنیای قانونی و معمولی و چیزهای منزله، دنیایی از اعمال

۱ خواننده‌ای که به موضوع فریژه جنسی در بچگی و روانشناسی کودک علاقه‌مند است، باید به کتاب آ. مول با نام *Das Sexualleben des Kindes* (۱۹۰۸) و هاولوک الیس *Studies in The Psychology of Sex* بررسی‌هایی درباره روانشناسی فریژه جنسی (۱۹۱۹) و آثار پلوس رنر *Das Kind in Brauch und Sitte der völker* (Ploss-Renz) (۱۹۱۱-۱۲) و کتاب شارلوت بوهرلر *Das Seelenleben Jyugendbchen des* (Charlotte Bühler) (۱۹۲۵) و آثار ویلیام اشترون (William Stern) درباره روانشناسی کودک مراجعه کند.

شرم‌آور، علائق رسواکننده و انگیزه‌های نهانی نیز بر کودک گشوده می‌شود. دو مقوله «منزه» و «نامنزه»^۱ و «پاک» و «ناپاک» در این سن شکل می‌گیرند و در سراسر عمر او باقی می‌ماند. در برخی از افراد، «نامنزه» یکسره سرکوب شده و ارزش‌های راستین مقوله «منزه» در عفت فرد «منزه‌طلب»^۲ عجین یا به تزویر دافع‌تر اخلاق مرسوم آراسته می‌شود و یا «منزه»، در زیر پوشش ارضا از راه‌های بی‌شمار وقاحت‌نگاری پنهان می‌شود. بدین‌سان، مقوله «نامنزه» در سودای شهوانی ذهنی توسعه می‌یابد که قدرت دافعه آن کمتر از تزویر عفت نیست.

در دومین دوره کودکی، که براساس طرح من از چهار تا شش سالگی طول می‌کشد، «نامنزه» بر محور علاقه به دفع دور می‌زند و جلوه‌های آن در بازی‌ها و نمایش‌های کودکی با خشونت طرد می‌شود. در این دوره، کودک تمایزی بین دو جنس تشخیص نمی‌دهد و به عمل جماع کمتر علاقه دارد. هر کس زمانی میان روستایان زندگی کرده و بچه‌های آن‌ها را از نزدیک شناخته باشد، چنین چیزی را (البته نه چندان آشکار)، حالتی عادی تشخیص می‌دهد. در میان طبقات کارگر نیز همین‌طور است.^۳ هر چند در طبقات بالا نامنزهی بیشتر سرکوب می‌شود، ولی از این نظر چندان تفاوتی با طبقات دیگر ندارد. بررسی این افتار اجتماعی که باید پیچیده‌تر از قشر روستایی باشند، به دلایل آموزشی و اخلاقی و تربیتی، باید فوراً انجام گیرد و روش‌های مناسبی برای تحقیق این موضوع باید ابداع شود. فکر می‌کنم نتایج چنین بررسی تا حد زیادی داعیه‌های فروید و مکتب فرویدی را تأیید خواهد کرد.^۴ چگونه غریزه جنسی که در دوران کودکی بیدار شده است یا همان نامنزهی

۱. منزه یا نامنزه در ترجمان Decent و Indecent آورده شده، به معنای موافق با عفت و اخلاق عمومی و اجتماعی و مغایر آن است. (مترجم)

۲. Puritan
۳. زولا Zola جامعه‌شناس تیزذهن، در این‌باره فراین بسیاری به دست می‌دهد که کاملاً با ملاحظات شخص من سازگارند.

۴. اظهارات فروید درباره غریزه جنسی، پیش از بلوغ و ضعف تمایز دو جنس مخالف در این دوره، تمایلات مقعدی و عدم علاقه به جماع، بنا به ملاحظات من صحیح است. در مقاله اخیر، "Zeitschr fir Psycho - Analyse" (۱۹۲۳)، فروید تا اندازه‌ای نظر پیشین خود را تحریف و بدون هیچ ←

کودکانه، بر رابطه کودک با خانواده‌اش تأثیر می‌گذارد. در طبقه‌بندی امور به «منزه» و «نامنزه»، والدین به‌ویژه، مادر یکسره در مقوله اول جای می‌گیرند و در ذهن کودک کاملاً «از دسترس» نامنزه به دورند. این فکر که ممکن است مادر از هر گونه بازی شهوانی کودکانه باخبر شود، سخت بر کودک ناگوار است و کودکان می‌کوشند در حضور مادر و هنگام صحبت با او از پرداختن به هر موضوع جنسی پرهیز کنند.

پدر، گذشته از آن‌که از مقوله «نامنزه» کاملاً به دور است، مرجع اخلاقی نیز محسوب می‌شود و این تمایل‌ها و تفریح‌ها را طرد می‌کند، زیرا «نامنزه» همیشه احساسی از گناه را به همراه دارد.^۱

فروید و مکتب روانکاوی، به رقابت جنسی میان مادر و خواهر و پدر و پسر بسیار تکیه می‌کند. به عقیده من، این رقابت میان مادر و خواهر در دوره بچگی شروع نمی‌شود. به هر ترتیب، من هیچ نشانی از این نوع رقابت ندیده‌ام و معتقدم روابط پدر و پسر پیچیده‌تر از این است.

اگرچه، همان‌طور که گفتم پسر کوچک هیچ اندیشه، آرزو و انگیزه‌ای به نزدیکی با مادر ندارد، چرا که اگر چنین فکری در سر داشته باشد، خود را به مقوله «نامنزه» متعلق احساس خواهد کرد؛ باز شکی نیست که اندام جوان به تماس بدنی نزدیک با مادر واکنش جنسی نشان می‌دهد.^۲ در میان جوامع روستایی، یکی از

→ استدلالی تصدیق می‌کند کودکان در این دوره، به جماع علاقه دارند. من این نظر را تأیید نمی‌کنم.

۱. طرز تلقی زن و مرد در دوره جدید به سرعت دگرگون می‌شود. اکنون ما با اشتیاق ذهن کودکان خود را روشن و مسائل جنسی را شسته و رفته برای آن‌ها تشریح می‌کنیم. اما باید گفت این‌گونه والدین، حتی در میان روشنفکران بریتانیایی و آمریکایی نیز اقلیت‌اند. دوم این‌که، من به هیچ‌وجه مطمئن نیستم تلقی خجولانه و زشت کودکان درباره موضوع جنسی در مقابل والدین، تا اندازه زیادی با این روش از بین برود. ظاهراً حتی در بزرگسالان، گرایش عامی وجود دارد تا عناصر عاطفی مرموز، برجسته و اضطراب‌آور را از روابط مستمر و مراودات زندگی روزمره دور نگاه دارند. حتی در مورد توربرباندی‌ها که تمایلات سرکوفته نمی‌باید در میان آن‌ها وجود داشته باشد، والدین در مسائل جنسی هرگز مورد اعتماد نیستند. این نکته را نیز باید در نظر گرفت که اعتراف به مسائل شرم‌آور و حساس در پیش‌دستان و آشنایانی که در زندگی روزمره چندان به ما نزدیک نیستند، چقدر ساده‌تر است.

۲. از آنجا که این موضوع نخستین بار در سال ۱۹۲۱ نوشته شده است، باید بگویم که در این‌باره ←

نصایح افراد مسن این است که پسران بالای سه سال نباید جدا از مادر بخوانند. حالت نمودن کودکانه در این اجتماعات به خوبی شناخته شده است و می‌دانند که پسر به شیوه‌ای متفاوت از دختر به مادر می‌آویزد.

در چنین شرایطی امکان رقابت جنسی بین پسر جوان و پدر می‌تواند وجود داشته باشد، این احتمال حتی از دید یک جامعه‌شناس نیز پنهان نمی‌ماند. میان طبقات مرفه برخوردی خشن کمتر پیش می‌آید و در شکلی نه پنهانی‌تر، بلکه مهذب‌تر در خیال خود را نشان می‌دهد.

باید ذکر کرد در این دوره، هنگامی که کودک مطابق با نوع جنسیت خود خلق و خوی متفاوتی نشان می‌دهد، احساسات والدین نیز درباره دختر و پسر فرق می‌کند.

پدر، در وجود پسر جانشین خود را می‌بیند، یعنی کسی که باید بر جای او نشیند. از همین رو، پدر نگاه انتقادآمیزتری به پسر دارد که به دو گونه احساس می‌شود: اگر پسر از جهت ذهنی و جسمی ناکارایی نشان دهد و با آرمان پدر مطابق نباشد، نومی‌دی و دشمنی سخت پدر را برمی‌انگیزد. از سوی دیگر، نفرت از بازنشنگی در آینده و ملال نسل رو به زوال، احساسی از رقابت در پدر ایجاد می‌کند که باز به دشمنی می‌انجامد. این دشمنی که در هر حال سرکوب می‌شود، پدر را به پسر بد دل می‌کند و نیز واکنشی دشمنانه در پسر برمی‌انگیزد. در حالی که مادر هیچ زمینه‌ای برای بروز احساسات منفی درباره پسر ندارد و او را به عنوان یک مرد تحسین می‌کند. کمتر پیش می‌آید احساس پدر به دختر عاری از عاطفه باشد و شاید حتی به این ساده‌گیری درباره دختر فخر هم می‌کند. به این ترتیب، عوامل اجتماعی با عوامل زیست‌شناختی دست به دست هم می‌دهند تا پدر را به دختر منعطف‌تر کنند. حال آن‌که در مورد مادر این قضیه برعکس می‌شود. اما از این

→ نظرم تغییر کرده است. این عبارت که اندام جوان به تماس بدنی نزدیک با مادر واکنش نشان می‌دهد، اکنون برای من بی‌معنی جلوه می‌کند. خوشحالم از این‌که واژه‌های ناهنجار را برای عبارت بی‌معنی خود به کار بردم. آنچه به نظرم تحلیل مناسب این موضوع در روان‌شناسی کودکی است، در بخش چهارم فصل نهم همین کتاب، مطرح کرده‌ام.

نکته نیز نباید غافل بود که توجه به فرزند از جنس مخالف، صرفاً به دلیل اختلاف جنسی دال بر گشش جنسی نیست.

در ملانزی، نوع دیگری از تحول جنسی در کودک می‌بینیم. در این‌که انگیزه‌های زیست‌شناختی در اینجا هم با همان انگیزه‌ها در جامعه ما تفاوتی ندارند، شکی نیست. اما من در میان آن‌ها نشانی از آنچه نامنظمی‌های کودکانه نامیده می‌شود، نیافتم. هم‌چنین از دنیای پنهانی کودک که در آن خود را به سرگرمی‌های مخفیانه دفع یا نمایش آلت تناسلی مشغول کند، اثری ندیده‌ام. بررسی این موضوع طبعاً دشواری‌هایی در بر دارد، چرا که در این جوامع هرگونه تماسی با بچه مشکل است و اگر در میان آن‌ها نیز دنیای نامنظمی وجود داشته باشد، پرسش درباره آن از هر فرد بالنی جز پدر و مادر و دایه بچه کار بیپوده‌ای است. اما آن‌ها تنها در این مورد با ما کاملاً تفاوت دارند که هیچ هراسی از این‌که می‌آید خطایی از ایشان سرزنند، ندارند. برای این‌که در میان آن‌ها سرکوب و نکوهش وجود ندارد و نزدیکی جنسی در دوران کودکی زشت به‌شمار نمی‌آید و غریزه جنسی کودکانه در میان کودکان آن‌ها، در سنی بالاتر از سن کودکان ما، یعنی حدود پنج تا شش سالگی ظهور می‌کند. پس اگر در سنین پایین‌تر، عوامل نامنظمی وجود می‌داشت، می‌توانستیم آن‌ها را به آسانی مراحل بعد در بازی‌های جنسی کودکان باز شناسیم. پس چگونه می‌توانیم در میان آن‌ها، فقدان دوره‌ای را که فروید، دوره تمایل جنسی پیش از تناسلی یا متعددی می‌خواند، توجیه کنیم؟ این نکته را وقتی به بحث درباره غریزه جنسی در دوره بعدی تکامل کودک پرداختیم، یعنی دوره‌ای که فرزندان بومیان ملانزی کاملاً با فرزندان ما متفاوت‌اند، درک خواهیم کرد.

پدر بیشتر فخر می‌کند